

آرایه تضاد در قرآن

حمید حسن زاده

امیرالمؤمنین که «اذا تم العقل نقص الكلام»^۳ بدون تردید طباق میان «تم» و «نقص» یکی از عناصر زیبایی آفرین می‌باشد، همچنانکه تضاد میان خنده و گریه در سخن دیگر آن حضرت: «ان الزاهدین فی الدنيا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا»^۴ در قرآن نیز در بسیاری از آیات طباق سبب تحسین و تجمیل کلام و موجب آرایش سخن است برای مثال: «تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر/۱۴) که در توصیف منافقین است پندار اتحاد و همبستگی ظاهری آنان را با اشاره به تشتت و تفرقه باطنی ایشان به زیبایی نفی نموده است. یا آنجا که می‌فرماید: «ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض» (ملک/۱۶) تهدید هولناک و رعب‌انگیز خداوند نسبت به بندگان با تعبیر زیبایی که ناشی از تقابل میان آسمان و زمین است شکوه و زیبایی افزونتری یافته است. همچنین در آیه «فکیف تتقون ان کفرتم یوماً یجعل الودان شیبا» (زلزل/۱۷) منظره ترسناک و رعب‌آوری که از فضای حاکم بر روز رستاخیز ترسیم شده است مرتبط با تقابل میان تعبیر «ودان» و «شیب» می‌باشد. آنجا که از دوستی با دشمنان خدا نهی می‌فرماید «لَاتتولوا قوماً غضب الله علیهم» (ممتحنه/۱۳۷) زیبایی تعبیر، مرتبط با آشکار نمودن زشتی عمل مورد نهی است که از مقابله دوستی و دشمنی فهمیده می‌شود.

تلمیحات و تشبیهات

نمونه‌های مذکور از نوع طباق ایجاب است یعنی طرفین طباق هر دو مثبت است. طباق سلب آن است که یکی از دو طرف طباق مثبت و دیگری منفی باشد مانند:

هر چه جز بار غمت بر دل مسکین من است

برود از دل من و از دل من آن نرود (حافظ)

شاعر به ممدوح خود می‌گوید هر چه جز غم عشق توست از دل من می‌رود اما غم عشقت از دلم بیرون نخواهد رفت ملاحظه می‌شود که زیبایی تعبیر حافظ در اظهار عشق خالصانه ناشی از استفاده هنرمندانه او از آرایه

روابط گونه‌گون میان معانی واژگان در عبارات قرآنی یکی از شیوه‌های پرکاربرد در بهره‌گیری از بدیع معنوی در آیات قرآن است. در این میان، تضاد معنایی و تقابل بین معانی بخشهای مختلف کلام آرایه‌های متنوعی را پدید می‌آورد که یکی از ارکان اعجاز ادبی قرآن را تشکیل می‌دهد. اما نقش طباق و تضاد در قرآن به زیبایی آفرینی محدود نمی‌شود، بلکه در تبیین برخی مفاهیم و آشکارتر نمودن بعضی معانی در پاره‌ای از عبارات قرآنی نیز تأثیر بسزایی دارد. این ویژگی متناسب با گونه متمایز و برجسته بلاغت در قرآن است که در آن آرایه‌های ادبی و عناصر زیبایی آفرین و زینت بخش سخن در همه یا اغلب موارد هماهنگ با شیوایی، روانی و سلاست کلام و در راستای تبیین معنی و تسهیل فهم آن برای مخاطب می‌باشد. در مقاله حاضر نگارنده کوشیده است این ویژگی بلاغت قرآن را در آرایه تضاد یا طباق و ملحقات آن مانند مقابله، تناقض و رجوع مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: تضاد، طباق، مقابله، تناقض، رجوع، آرایه ادبی

بر اساس دیدگاه عموم علمای بلاغت، طباق (تضاد، مطابقه) عبارت است از آوردن دو کلمه با معانی متضاد در کلام. هر چند صرفاً گرد هم آمدن دو کلمه متضاد را طباق به شمار آورده و شرط نکرده‌اند که ذکر توأمان دو کلمه متضاد در صورتی طباق به شمار می‌آید که آفریننده زیبایی و موجب زینت کلام باشد ولی به طور معمول در سخن ادبا و بلغا طباق به گونه‌ای است که تقابل دو معنی را برای مخاطب خوشایند و لذت‌بخش می‌نماید.

«الطباق هو الجمع بین لفظین متقابلین فی المعنی... فیکون تقابل المعنیین و تخالفهما ممّا یزید الکلام حسنا و طرفة»^۱

لا تعجی یا سلم من رجل

ضحک المشیب برأسه فیکى (دعبل خزاعی)

شاعر، سپیدی موی سر را به دندانهای سپید انسان خندان تشبیه کرده، نگاه میان خنده و گریه ناشی از مشکلات پیری تقابل معنایی زیبایی را پدید آورده است تا آنجا که ثعالبی در این باره می‌نویسد: «این زیباترین سروده دعبل است که نام و یاد او را مشهور و پایگاه سخنش را والا نموده است»^۲ همچنین در این سخن حکیمانه

طباق

است.

سخن حماسی امیر بیان در ترغیب مجاهدان به استقامت و عدم تزلزل در مواجهه به دشمن آنجا که می‌فرماید «تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُولُ»^۵ و نیز سخنان حکیمانه ذیل از آن حضرت نمونه‌های زیبایی از طباق سلب به شمار می‌آید:

«كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يَغْفَلُكُمْ»^۶، «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَّقِلُ»^۷، «لَا يُزْهَدُنَكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ»^۸

در آیه کریمه «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يَعْلَنُونَ» (بقره/۷۷) طباق سلب میان «لَا يَعْلَمُونَ» و «يعلم» و طباق ایجاب بین «یسرون» و «يعلنون» و نیز در آیه شریفه «وَ لَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم/۷) طباق سلب میان «لَا يَعْلَمُونَ» و «يعلمون» و از سوی دیگر طباق ایجاب میان «يعلمون» و «غافلون» همچنین بین «دنیا» و «آخرة» از عناصر زیبایی آفرین این عبارات آسمانی می‌باشد.

نقش طباق در تبیین معنی:

کارکرد آرایه طباق برخلاف آنچه به نظر می‌رسد به آفرینش زیبایی و تحسین و تجمیل کلام منحصر نمی‌شود، بلکه طباق و تقابل میان دو مفهوم متضاد می‌تواند به گونه‌ای صورت پذیرد که به تبیین معنی و آشکار ساختن برخی مفاهیم کلام کمک نماید و از باب تعرف الاشياء باضدادها مفهوم یکی از طرفین طباق به وسیله طرف دیگر روشنتر گردد. البته نقش طباق در تبیین معنی به این نکته یعنی تبیین مفهوم نقطه مقابل یکی از طرفین محدود نمی‌شود و همچنانکه در مثالهای متعدد نشان خواهیم داد، آرایه طباق می‌تواند برخی دیگر از لایه‌های زیرین معنی عبارتی را که طباق در آن به کار رفته، از زرفا به سطح آورده فهم آن را برای مخاطب تسهیل نماید. البته این ویژگی طباق فقط در برخی از نمونه‌ها و در مواردی است که گوینده کلام از تبحر و مهارت بالاتری در بلاغت برخوردار است. در برخی از تعاریف طباق از سوی مؤلفین کتب بلاغت به این نقش طباق اشاره شده است: «الطباق أو التضاد هو الجمع بين معنيين متضادين في كلام واحد للايضاح أو للجمال الفني»^۹ ملاحظه می‌شود که «ایضاح»

یکی از غایات کاربرد طباق به شمار آمده است. مثالهای ذیل این کارکرد طباق را به خوبی نمایان می‌سازد:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

از تقابل مرگ و زندگی و با توجه به اینکه مقصود شاعر از زنده بودن حیات قلب و زنده دلی است می‌توان دریافت که مقصود از مردن نیز مرگ معنوی است بنابراین برخلاف تصور رایج در خصوص این سروده معروف حافظ که به قرینه مصراع دوم «نمردن» در مصراع اول را به معنی ماندگاری نام و یاد عاشق می‌دانند، از این طباق زیبا می‌توان مقصود حافظ را با دقت بیشتری تبیین نمود و آن این است که عاشق زنده دل، هرگز دچار مرگ معنوی و سقوط اخلاقی نمی‌شود و کیمیای عشق خاک وجود عاشق را به زر معنویت بدل می‌سازد، آنگاه در مصراع دوم به اثر دیگری از عشق و زنده دلی اشاره می‌کند و آن ماندگاری نام و یاد عاشق است.

در میان آیات قرآن می‌توان نمونه‌های بسیاری از این کاربرد طباق را سراغ گرفت از جمله:

۱) أَلَمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ (یس/۶۱) دو کلمه «لَا تَعْبُدُوا» و «اعبدوا» رابطه طباق سلب دارند. برای فهم مقصود از عبارت خداوند در عبارت «ان اعبدونی» می‌توان از «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» کمک گرفت زیرا عبادت شیطان معنای روشنی دارد که عبارت است از پیروی از وسوس و وسوس شیطانی که آیه از آن نهی کرده است. علامه طباطبائی ذیل این آیه می‌نویسد: «المراد بعبادة الشيطان طاعة فيما يوسوس و يأمر به»^{۱۰} شیخ طبرسی نیز آیه را این‌گونه تفسیر می‌کنند: «الم أمركم على السنة الأنبياء ان لا تطيعوا الشيطان»^{۱۱} بنابراین به قرینه لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ می‌توان فهمید که مراد از عبادت خداوند که بر اساس آیه سوره «یس» همان عهد الهی است، اطاعت از اوامر اوست نه فقط پرستش خدا مانند نماز و دعا. هرچند نماز و دعا و سایر آیینهای پرستش مصادیقی از عبادت الهی است اما عبادت خدا در این امور خلاصه نمی‌شود و هرگونه اطاعت از امر او را شامل می‌شود. ملاحظه می‌گردد که این تفسیر در پرتو بهره‌گیری از آرایه طباق میسر گردید.

۲) يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ (نحل/۹۳) این مضمون در آیات متعدد دیگری نیز به کار رفته و همواره در این آیات این شبهه مطرح بوده است که چگونه گمراه کردن به خدا

۴) اتبعوا

ما أنزل اليكم من ربكم و

لاتتبعوا من دونه اولياء؛ (اعراف/ ۳) طباق

میان «اتبعوا» و «لاتتبعوا» است. در آیه شریفه

تبعیت از احکام و معارف الهی در نقطه مقابل

تبعیت از اولیاء شیطانی قرار گرفته است. شاید از این

تقابل بتوان این نکته را استفاده کرد که تبعیت از احکام

و معارف الهی نیز مستلزم تبعیت از اولیاء الهی است به

عبارت دیگر این احکام و معارف باید در وجود انسانهای

کامل و معصوم تجلی و تجسم یابد و ما در آینه سیره این

اولیاء پاک معارف الهی را مشاهده نموده، دریافته و از آن

تبعیت کنیم. علامه طباطبائی به نوعی دیگر به همین نکته

اشاره می‌کند: «الجملة اعنی قوله "اتبعوا ما انزل اليکم من

ربکم" موضوعه وضع الکتابه کئی بها عن الدخول تحت

ولایة الله سبحانه و الدلیل علیه قوله " و لاتتبعوا من دونه

اولیاء" حیث لم یقل فی مقام المقابله و لاتتبعوا غیر ما انزل

اليکم».^{۱۳}

۵) فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام و من یرد أن

یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء؛

(انعام/ ۱۲۵) مفهوم دقیق‌تر شرح صدر را از نقطه مقابل آن در

این آیه و تمثیلی که برای آن بیان فرموده می‌توان دریافت.

می‌فرماید هرگاه خدا بخواهد کسی را از هدایت خود محروم

کند سینه او را تنگ و محدود می‌کند، آنچنان که گویا در

آسمان بالا می‌رود. صرف‌نظر از این نکته علمی که آیه به

طور غیرمستقیم به فشار کمتر هوا در طبقات بالاتر جو و

اکسیژن کمتر در نقاط مرتفع اشاره می‌کند و از مصادیق

اعجاز علمی قرآن است، این آیه بیان می‌دارد که مقصود از

شرح صدر علاوه بر افزایش ظرفیت معنوی دریافت

هدایت که از مفهوم واژگان برمی‌آید، فراهم ساختن فیض

بیشتر هدایت و فراهم آوردن امکانات و شرایط بیشتر و

مناسبت‌تر برای هدایت است همچنان که در نقطه مقابل آن،

اضلال از طریق کاستن از ظرفیت معنوی دریافت هدایت

(ضیقاً حرجاً) و علاوه بر آن کاستن از انرژی معنوی

دریافتی (کاهش اکسیژن در تنفس در تمثیل متناظر آن)

صورت می‌گیرد.

۶) و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف (بقره/ ۲۲۸) از طباق

میان لهنّ و علیهنّ که در واقع تقابل میان وظایف و

مسئولیتها و حقوق متقابل دو همسر نسبت به یکدیگر

است می‌توان به ماهیت این مسئولیتها و حقوق پی برد که

نسبت داده شده و گمراه کردن افراد به وسیله خداوند به چه معنی است. پاسخ این سؤال را می‌توان از مقابله میان اضلال و هدایت در امثال این آیه دریافت هدایت الهی به این معنی نیست که خدا کسی را مجبور به رفتن در راه هدایت می‌کند بلکه وسایل و امکانات و شرایط و مقدمات هدایت را برایش فراهم می‌سازد، بنابراین در نقطه مقابل آن، اضلال از سوی خدا به این معنی است که خداوند این شرایط و امکانات را از کسی که لیاقت ندارد دریغ می‌ورزد. البته این مربوط به مرحله هدایت عام نیست زیرا در آن مرحله خداوند امکان هدایت را برای همگان فراهم می‌فرماید اما آنان که این هدایت عام اولیه را نمی‌پذیرند و عناد می‌ورزند از هدایت خاص ثانوی محروم می‌گردند و این معنای اضلال آنان توسط خداوند است، آیه «من یضلل الله فلا هادی له و یدرهم فی طغیانهم یعمهون» (اعراف/ ۱۸۶) مؤید همین برداشت از قرآن می‌باشد.

۳) وادعوه خوفاً و طمعاً؛ (اعراف/ ۵۶) طباق میان خوف و طمع در این آیه و سایر آیاتی که در زمینه خوف و رجا می‌باشد مفهوم دقیق و محدوده هر یک از خوف و رجا را روشن می‌سازد. باید از عقاب الهی ترسید اما تا چه حد؟ از مقابله طمع با خوف می‌توان استفاده کرد که ترس از عقاب الهی تا آن حد است که سبب قطع رجا نسبت به رحمت الهی نشود و متقابلاً باید به رحمت الهی امیدوار بود. هر قدر این امید بیشتر باشد، بهتر است اما نه تا آن حد که موجب احساس امن از عذاب الهی و زوال خوف گردد و شخص امیدوار بر گناه تجرّی پیدا کند. پس ملاحظه می‌شود که محدوده خوف و رجا با مقابله این دو مفهوم با یکدیگر به خوبی تعیین و تحدید می‌گردد.

از لطایف تعبیرات قرآنی در این زمینه آیه «خشی الرحمن بالغیب»؛ (یس/ ۱۷) است که در مدح کسانی که از قرآن تبعیت می‌کنند می‌فرماید از عظمت خداوند رحمن می‌ترسند ممکن است برای برخی این سؤال مطرح گردد که چرا در بیان مسئله ترس و خشیت از خدا با وصف رحمت یاد شده است در حالی که مناسب‌تر آن بود که از اوصاف دیگر الهی که مناسب با خشیت از اوست استفاده گردد مانند علی، عظیم، کبیر، متعال پاسخ این اشکال در همان نکته پیش گفته است که تقابل معنی خشیت و رحمت در این دو واژه به این نکته اشعار دارد که ترس از عظمت الهی باید با امید به رحمت او تعدیل گردد تا به ورطه افراط درنیفتد.^{۱۲}

تعالی با تعبیر رسایی به آنها اشاره کرده است: «هو کلام یتضمن جمیع ما یجب علی الرجال من حسن معاشرت النساء و صیانتهم و بلوغ کل مبلغ فیما یؤدی الی مصالحهن و مناجحهن و جمیع ما یجب علی النساء من طاعة الأزواج و حسن مشارکتهم و طلب مرضاتهم و حفظ غیبتهم و صیانتهم عن خیانتهم»^{۱۴}

(۷) قد افلح من رزکیها و قد خاب من دسیها؛ (شمس/۱۰ و ۹) از تقابل میان فلاح و خبیة یعنی کامروایی و ناکامی می توان دریافت که تزکیه نفس و دس نفس نیز دو رفتار متضاد می باشد. تزکیه نفس پیراستن آن از آلودگی و آراستن آن به فضیلتهاست اما دس نفس به معنی مخفی نمودن قدر و منزلت خود می باشد. بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که پنهان ساختن قدر و منزلت نفس معادل است با آلوده نمودن آن با رذائل اخلاقی؛ به عبارت دیگر ریشه و منشاء گناهان و زشتیهای اخلاقی شناختن قدر خود و نادیده گرفتن ارزشها، قوا و استعدادهای روحی خود می باشد. این حقیقت در آیه کریمه «و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم»؛ (حشر/۱۷) نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در روایات متعددی نیز بیان شده است که سرچشمه گناهان از دست دادن کرامت نفس و احساس ذلت و حقارت می باشد.

تضاد بین کلمات

تضادی است که میان لازمه معنی کلمات باشد مانند این بیت سعدی:

تا چند بر این کنگره چون مرغ توان بود

یک روز نگه کن که بر این کنگره خشتیم

بین لازمه معنی خشت و مرغ تضاد است. زیرا لازمه معنی مرغ زنده بودن و لازمه معنی خشت مرده بودن است.^{۱۵} این نوع طباق در متون ادبی نادر است و در قرآن کریم می توان به دو نمونه ذیل اشاره نمود:

(۱) **مما خطیبتهم اغرقوا فادخلوا ناراً**؛ (نوح/۲۵) تضاد میان «اغرقوا» و «نار» است. زیرا لازمه معنی غرق، ورود در آب است که با ورود در آتش متضاد می باشد. سیوطی در این باره می نویسد: «الغرق من صفات الماء فکأنه جمع بین الماء و النار، قال ابن منقذ و هی اخفی مطابقة فی القرآن».^{۱۶}

(۲) **ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب**؛ (بقره/۱۷۹) هر چند این آیه در اکثر کتب بلاغی در مبحث ایجاز مورد

بحث و بررسی قرار می گیرد اما طباق لطیف و زیبایی نیز در آن به کار رفته است. «قال ابن المعتز من املح الطباق و اخفاه قوله تعالی و لکم فی القصاص حیاة لان معنی القصاص القتل فصار القتل سبب الحیاة»^{۱۷} هر چند قصاص منحصر به مجازات قتل نیست و در جرح نیز به کار می رود ولی عمدتاً قصاص مستلزم قتل است.

زیبایی این طباق در آن است که قتل را حیات بخش دانسته و بدیهی است که قتل از نوع قصاص می تواند برای جامعه تضمین کننده امنیت و حیات باشد زیرا موجب پیشگیری از قتل می شود.

تطابق

طباق نوعی رابطه معنایی در سطح کلمات بود اما مقابله همان رابطه معنایی در سطح جملات است. مقابله آن است که همه یا اکثر کلمات متناظر دو جمله دو به دو با یکدیگر رابطه طباق داشته باشند. از آنجا که در مقابله، طباقهای متعدد و متوالی در کلام آورده می شود. بلاغت کلام مستلزم آن است که طباقها تکلف آمیز نباشد.

«المقابلة من اسباب حسن الکلام و ایضاح معانیه علی شرط ان تتاح للمتکلم عفواً اما اذا تکلفها و جرى وراءها فانها تعقل المعانی»^{۱۸} مقابله می تواند با یک یا چند طباق تحقق یابد:

۱- مقابله با یک طباق: **واشکروالی و لا تکفرون**؛ (بقره/۱۵۲)

۲- مقابله با دو طباق: **مرارة الدنيا حلاوة الآخرة**.

الهی کلما اخرجسنی لومی انطقنی کرمک.^{۱۹}

قال امیرالمؤمنین (ع): انی لم ار کالجنة نام طالبا و لا کالنار نام هاربا^{۲۰} عنه (ع): **والله یمیت القلب و یجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم علی باطلهم و تفرقکم عن حککم**.^{۲۱}

ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم؛ (انفطار/۱۳۲ و ۱۳۳) جاء الحق و زهق الباطل؛ (اسراء/۸۷) **ازلفت الجنة للمتقین و برزت الجحیم للفاوین**؛ (شعراء/۹۰ و ۹۱) **یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر**؛ (آن عمران/۱۰۴) **اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین**؛ (مانده/۵۲) **فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً**؛ (توبه/۸۲) **لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم** (حدید/۲۳).

۳- مقابله با سه طباق: قال امیرالمؤمنین (ع): **باعوا قلیلاً من الدنيا لایبقی بکثیر من الآخرة لایفنی**^{۲۲} عنه (ع): **لعن الله الأمرین بالمعروف التارکین له و الناهین عن المنکر العاملین به**^{۲۳} **یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث**؛ (اعراف/۱۵۷) زیبایی این مقابله آن است که سه نوع طباق در آن به کار رفته: طباق میان دو فعل: **یحل و یحرم**،

طباق میان دو اسم: طیات و خبائث و طباق میان دو حرف: لام در لهم و علی در علیهم.

۴- مقابله با چهار طباق: قال امیرالمؤمنین (ع): ما بالکم تقرحون بالیسیر من دنیا تدرکونه و لایحزنکم الكثير من الأخرة تحرمونه^{۲۴} فاما من اعطی و اتقى و صدق بالحسنى فسنیسره للیسرى و اما من بخل واستغنى و کذب بالحسنى فسنیسره للعسرى. (نیر/ ۱۰ تا ۱۰)

بفتحه

حالت خاصی از طباق است بدین گونه که دو مفهوم متضاد به یک شیء نسبت داده شود به آن سان که آفریننده زیبایی باشد. (در حالی که در طباقی که تناقض نباشد دو معنی متضاد در دو شیء مختلف است) زیبایی تناقض در این است که ترکیب سخن به صورتی باشد که تناقض منطقی آن نتواند از قدرت اقناع ذهنی و زیبایی آن بکاهد. امیرالمؤمنین (ع) درباره کسی که فریضه نهی از منکر را با دست و زبان و قلب ترک گوید، می فرماید: منهم تارک لانکار المنکر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الأحياء.^{۲۵} یعنی چنین کسی هر چند حیات حیوانی دارد و از این باب می توان او را جزء زندگان دانست اما چون فاقد حیات انسانی است جزء مردگان است. از نسبت دادن دو مفهوم متضاد مرگ و حیات به یک شخص صنعت بدیعی تناقض پدید آمده است.

در قرآن کریم از صنعت بدیعی تناقض استفاده بسیاری شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱) الذی یصلی النار الکبری ثم لایموت فیها و لایحیی؛ (اعلی/ ۱۲ و ۱۳) حیات و مرگ دو مفهوم متناقض است. چون حالت سومی برای انسان فرض نمی شود پس نفی هر دو نیز از یک شخص مستلزم اثبات دو مفهوم متناقض برای اوست. اهل دوزخ نمی میرند چون با مردن عذاب قطع می شود. زیرا آن را حس نمی کنند و اینکه زنده نمی ماند به این معنی است که شدت عذاب تا آن حد است که هیچ بهره ای از زنده ماندن نمی برند در واقع این حیات پیر از عذاب و شکنجه به مرگ شبیه تر است تا به زندگی به هر تقدیر آیه درصدد بیان جاودانگی عذاب دوزخیان و عدم رهایی آنان است.

علامه طباطبائی در ذیل این آیه می نویسد: «المراد من نفی الموت و النحیة عنه معاً نفی النجاة نفیاً مؤبداً فان النجاة بمعنی انقطاع العذاب بأحد أمرین اما بالموت حتی ینقطع عنه العذاب بانقطاع وجوده و اما یتبدل صفة الحیة من

الشقاء الی السعادة و من العذاب الی الراحه فالمراد بالحیة فی الآیة الحیة الطیبه»^{۲۶}

۲) و اذا البحار سجرت: (تکویر/ ۶) شعله ور شدن دریاها به معنی اجتماع دو مفهوم متضاد آب و آتش در یکی شیء است. این پدیده شگفت هر چند برای قدامت از مفسرین چندان قابل فهم و توجیه نبوده امروزه برای ما فهم آن آسان است. آب مرکب از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن است و اگر به این دو عنصر تجزیه گردد هر دو به شدت قابل اشتعال هستند.

۳) کُتِبَ علیه أنه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر؛ (حج/ ۴۰) شیطان دوستان و موالیان خود را هم گمراه می کند و هم هدایت اما چه هدایتی، هدایت به سوی عذاب دوزخ. لطافت ادبی در آیه کریمه آن است که به هر اغوای شیطانی دو صفت متضاد اضلال و هدایت نسبت داده شده است. در تعبیر هدایت که در معنای مجازی آن به کار رفته به نوعی پیروان شیطان مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته اند.

۴) هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن؛ (حدید/ ۳) شاید اینکه در برخی روایات آمده است که این آیه جزء آیاتی است که افراد متعمق و ژرف اندیش آخرالزمان موفق به فهم ژرفای معانی آن می شوند. به سبب همین مفهوم تناقض آمیز آیه باشد که چهار وصف متضاد را به خداوند متعال نسبت داده است. و به واقع در مورد غیر خدا اتصاف یک شخص یا یک شیء به این اوصاف متناقض محال عرفی است اما در مورد خداوند سبحان نه تنها این امر امکان پذیر است، بلکه لازمه وجود نامحدود و هستی نامتناهی الهی آن است که هم اول باشد و هم آخر، هم ظاهر باشد و هم باطن. زیرا وجود نامحدودی که نه محدودیتهای مادی مانند زمان و مکان وجودش را محدود می کند و نه حتی محدودیتهای وجودهای ممکن الوجود مجرد و ماوراء مادی بر هستی او حد می زند، چنین وجودی هم بر ظواهر اشیاء احاطه دارد و هم بر بواطن آنها و هم محیط بر آغاز و انجام تمامی امور عالم است و هیچ یک از زوایای گستره با عظمت جهان مادی و ماوراء ماده از هستی نامتناهی او جدا و منزول نمی باشد.

همان گونه که قبلاً اشاره شد یکی از ویژگیهای طباق کاربرد آن در تبیین معنی است در فهم این آیه نیز می توان از

این ویژگی

طباق و تناقض استاده

نمود: از تقابل دو مفهوم اول بودن و

آخر بودن و انتساب این دو به یک امر

می‌توان دریافت اولیت و آخریت در اینجا اولیت

و آخریت زمانی نیست زیرا آنچه که زماناً اول است

آخر نیست و بالعکس. پس خداوند یک وجود فرامادی

و فرا زمانی است که می‌تواند متصف به این دو وصف

متضاد گردد. اول بودن و آخر بودن در آیه به معنی اولیت و

آخریت رتبی که وصف موجودات مجرد غیرمادی است نیز

نمی‌باشد، زیرا این وصف مختص مجردات ممکن الوجود

می‌باشد که آنچه رتبتاً اول است آخر نیست و بالعکس. اما

اتصاف توأمان خداوند به این دو وصف مستلزم آن است که

خداوند وجود فرا امکانی یعنی واجب الوجود باشد تا

وجودش محیط بر تمامی مراتب وجود امکانی باشد. همین

توضیح را نیز می‌توان در مورد دو وصف ظاهر و باطن و

مقصود از این دو در آیه تطبیق نمود.

(۵) **فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لكن**

الله رمی؛ (انفال/۱۷) تضاد میان «لم تقتلوا» و «قتل» از نوع طباق

است، چون به دو فاعل نسبت داده شده اما تضاد میان «ما

رمیت» و «رمیت» تناقض است، چون به یک فرد اسناد شده

است. در این خصوص که مقصود از این نفی و اثبات و این

تناقض ظاهری ادبی چیست و این تعبیر بیانگر چه

حقیقتی است، می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

الف- آیه بیانگر توحید افعالی خداوند است، زیرا

می‌فرماید وقتی تو رمی کردی واقعاً تو نبودی که این کار را

کردی، خداوند رمی حقیقی بود. فاعلیت حقیقی در افعال

انسان متعلق به خداست زیرا تمامی قوای جسمانی و

روحانی که انسان در افعال خود به کار می‌برد و نیز تمامی

مقدمات، شرایط، ابزارها، خصوصیات زمانی، زمینی،

معدآت و علل و اسباب توسط خداوند برای او مهیا شده

بنابراین فعل او در واقع فعل خداست همچنان که هیچ

فعلی نیست و هیچ امری در جهان واقع نمی‌شود مگر آن‌که

علت حقیقی و فاعل حقیقی آن خداوند متعال است؛

لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ بنابراین آیه با تعبیر ادبی زیبا و

شبیوایی و از طریق آرایه طباق و تناقض به توحید افعالی

خداوند اشاره دارد.

ب- فراتر از توحید افعالی آیه به نوعی به وحدت وجود

نیز به مفهوم صحیح آن اشاره دارد. زیرا نفی فاعلیت انسان

در افعال او و نسبت دادن آن به خداوند می‌تواند به این

معنی باشد که انسان و اصولاً همه موجودات در عین کثرت

ظاهری مظاهر یک واحد حقیقی‌اند که هر یک به گونه‌ای

به آن واحد دلالت دارند. همانگونه که رامی بر اساس

صراحت آیه شریفه با رمی خود، رامی حقیقی را که خداوند

است، آشکار می‌سازد. همه پدیده‌ها و تمامی موجودات در

همه افعال و همه صفات و شئون وجودی خود یک وجود

اصیل واحد را نمایانگر می‌سازند. به گونه‌ای که کثرت

ظاهری این مظاهر فانی در وحدت آن حقیقت واحد است.

کل من علیها فان و یبقی وجه ربک؛ (الرحمن/۲۶ و ۲۷) **کل شیء**

هالک الا وجهه (نقص ۸۷).

ج- نفی جبر و نفی تفویض و اثبات اختیار محدود برای

انسان که همان امر بین الامرین است از نکاتی می‌باشد که

آیه به آن اشاره دارد. زیرا «رمیت» و اثبات فعل برای انسان

مستلزم نفی جبر است و «ما رمیت» نفی فعل از انسان

مستلزم نفی تفویض است به عبارت دیگر فاعلیت انسان

در افعالش محدود به حدودی است که «و لكن الله رمی» به

طور موجز به آن اشاره دارد. به دیگر سخن اراده انسان فانی

در اراده الهی است هر چند اراده الهی نافی اراده انسان

نیست، زیرا این دو در طول یکدیگرند.

د- بر اساس دیدگاه علامه طباطبائی با توجه به شأن

نزول آیه که جنگ بدر است و با عنایت به پیروزی

اعجاز‌آمیز مسلمانان در این جنگ بر دشمنی که از نظر

تعداد و نیز از لحاظ اسلحه و امکانات بسیار برتر از آنان

بود. این آیه درصدد بیان مدخلیت یک سبب الهی ماوراء

طبیعی برای پیروزی مسلمانان است: «المراد بقوله فلم

تقتلوهم... نفی ان تکون وقعة بدر و ما ظهر فیها من

استئصال المشرکین جاریه علی مجری العاده و المعروف

من نوامیس الطبیعه... الا ان الله سبحانه بما أنزل من

الملائکه ثبت اقدام المؤمنین و... فما فی الآیه من النفی

جار مجری الدعوی بنوع من العنايه بالنظر الی استناد

الوقعه الی سبب الهی غیر مادی و لاینافی استنادها الی

اسبابها القریبه المعهود فی الطبیعه بأن یعد المؤمنون

قاتلین لمن قتلوا منهم والتبى(ص) رامیا لما رماه من

الحصاة»^{۲۷}

رجوع

یکی از ملحقات تضاد و طباق که برخی از کتب علوم

بلاغت به آن پرداخته‌اند رجوع است و مقصود از آن رجوع

گوینده به سخن سابق خود می‌باشد بدین گونه که آن را به

مناسبت (به شرط ایجاد مضمونی نو) رد یا حک و اصلاح کند.^{۲۸}

دو نمونه زیبا از آرایه بدیعی رجوع در بخشی از دعای عرفه امام حسین (ع) آمده است: «الهی کیف استعز و فی الذلة ارکزتنی ام کیف لا استعزو الیک نسبتنی، الهی کیف لا افتقر و انت الذی فی الفقراء اقمتنی، ام کیف افتقر و انت الذی بجدوک اغنیتنی» در خطبه شمشقیه امیر بیان نیز نمونه زیبایی از رجوع به کار رفته است: فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و فسق اخرون کانهم لم یسمعوا الله تعالی یقول تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الأرض و لافسادا و العاقبة للمتقین؛ (فصل ۸۳/ بلی والله لقد سمعوها و عوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زیرجها،^{۲۹}

این آرایه بدیعی در قرآن نیز به کار رفته است از جمله: (۱) فلما رأوها قالوا انا لضالون بل نحن محرومون؛ (فلم، ۲۶ و ۲۷) در ماجرای معروف اصحاب الجنه در سوره قلم سخن به اینجا می‌رسد که آنگاه که صاحبان باغ به محلی که باغ در آن قرار داشت می‌رسند و آن را که صاعقه به یک توده خاکستر تبدیل کرده بود می‌بینند ابتدا گمان می‌کنند راه را به اشتباه آمده‌اند و می‌گویند «انا لضالون» اما پس از اندکی تأمل درمی‌یابند که اشتباه نکرده‌اند بلکه باغشان را به کيفر بخل و خست از کف داده و محروم شده‌اند: بل نحن محرومون. قرآن با استفاده از این تعبیر زیبا بر شدت حسرت و ندامت آنان تأکید نموده است.

(۲) لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یریدون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالأنعام بل هم اضل؛ (اعراف، ۱۷۹) لطف تعبیر آیه آن است که به جای اینکه یکباره بگوید کسانی که از عقل بینایی و شنوایی خود بهره نمی‌برند گمگشته‌تر و دون پایه‌تر از چهارپایانند ابتدا آنان را به چهار پایان تشبیه می‌کند و با این تشبیه ایشان را از مقام انسانیت به مرتبه حیوانی فرو می‌کاهد آنگاه با معیار دقیقتری در ارزیابی مرتبه و جایگاه واقعی اینگونه افراد آنان را فرومایه‌تر از چهار پایان معرفی می‌کند و با این توصیف در مرحله‌ای رسا و شیوا و با استفاده از آرایه رجوع بر شدت گمراهی و بعد ضلالتشان تأکید می‌ورزد.

«و اما این که آنان گمراه‌تر از حیوانند مستلزم وجود نوعی گمراهی در حیوانات است. هر چند حیوانات بر اساس اصل هدایت عامه برخوردار از نوعی هدایت هستند اما به

سبب عدم

امکان برخورداری از

هدایت و سعادت که خاص انسان

است، دارای نوعی گمراهی نسبی‌اند اما

انسانهایی که چشم و گوش و عقل خود را به کار

نمی‌بندند چون این دستگاههای هدایت‌یابی و

ابزارهای نیل به سعادت در خود را از کار انداخته‌اند از

حیوانات گمراه‌تر به شمار آمده‌اند.^{۳۰}

~~~~~

از دیگر ملحقات طباق، استثناء است و مقصود استثناء منقطعی است که فایده‌ای بلاغی بیش از معنی لغوی را متضمن باشد. و به لحاظ تضاد معنایی که میان مستثنی و مستثنی منه یا میان آنچه به این دو اسناد داده می‌شود، وجود دارد. می‌توان آن را از توابع و ملحقات طباق و تضاد به شمار آورد.

از نمونه‌های زیبای استثناء بدیعی این جمله از دعای کمیل امیرالمؤمنین (ع) است: اغفر لمن لا یملک الا الدعاء، دعا از سنخ مایملک انسان نیست، برعکس، دعا و درخواست و اظهار نیاز خود نشانه فقر است. بدین‌گونه امیر بیان با تعبیر رسایی که برگرفته از آرایه استثناء است شدت فقر و نیاز خود را به مغفرت و رحمت الهی بیان می‌فرماید.

این آرایه زینت‌بخش آیات بسیاری از قرآن نیز هست از جمله:

(۱) قل لا أسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی؛ (شوری، ۲۳)

محبت نسبت به اهل‌بیت (ع) در واقع اجر رسالت پیامبر (ص) نیست زیرا نفع آن نه به پیامبر که به محب برمی‌گردد: قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله؛ (سبا، ۴۷) این تعبیر در آیه سوره شوری بیانگر آن است که دعوت به محبت اهل‌بیت (ع) خود جزئی از رسالت پیامبر اکرم (ص) است که اگر قرار بود یکی از دستاوردهای رسالت آن حضرت برای امتش، اجری داشته باشد که امت آن را ادا نمایند، ولایت و محبت اهل‌بیت (ع) شایسته‌ترین بخش رسالت پیامبر (ص) برای این امر بود و در مجموع، این تعبیر بیانگر اهمیت و جایگاه والا و ممتاز ولایت است و ما نودی بشیء کما نودی بالولایه.

(۲) لا یدوقون فیها برداً و لا شراباً الا حمیماً و غساقاً؛ (نبا، ۲۴ و ۲۵)

حمیم و غساق در واقع نوعی «برد» و شراب نیست که از آن استثناء شود بلکه خود نوعی عذاب است و این تعبیر تأکید

و مبالغه در

شدت عذاب اهل دوزخ

است.

۴) فبشرهم بعذاب الیم الا الذین آمنوا و

عملوا الصالحات؛ (انشاق/۲۴) این تعبیر بیانگر آن

است که صرف نظر از پادشاهی بی شمار بهشتی

برای اهل ایمان، رهایی آنان از عذاب دردناک دوزخی

پاداشی بزرگ و بشارتی عظیم است.

۵) انکم لذائقوا العذاب الیم و ماتجزون الا ما کنتم تعملون

الا عبادالله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم؛ (صافات/۳۷ تا ۴۱)

استثناء در «الا عبادالله المخلصین» منقطع است زیرا «ما

تجزون» با توجه به آیه قبلی خطاب به گنهکاران و دوزخیان

است. بنابراین مقصود از این استثناء تأکید بر رهایی مطلق

مخلصین از هرگونه رنج و عذاب و برخورداری از پاداشی

بزرگ است.

۶) یوم لا ینفع مال و لابنون الا من اتى الله بقلب سلیم؛

(شعراء/۸۷ و ۸۹) مقصود از این استثناء منقطع شاید آن باشد که

قلب سلیم دلی است که از هرگونه دلبستگی دنیوی چه

دلبستگی به لذات مادی (مالی) و چه وابستگی به عواطف

و لذات معنوی (بنون) که در عرض دلبستگی به خداوند

قرار داشته باشد، رها و پیراسته باشد.

۷) و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم

لی؛ (ابراهم/۲۲) از آنجا که دعوت به گناه از سوی شیطان

آنگونه نیست که موجب سلطه شیطان بر انسان شود و او را

مجبور به گناه نماید، استثناء در آیه منقطع است و این تعبیر

تأکید بر تأثیر، تحریک و انگیزش شدیدی است که در

وساوس شیطانی وجود دارد تا آن حد که به مرز سلطه بر

انسان نزدیک می گردد.

#### پا نوشتها:

۱- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، نشر اعتماد، قاهره، چاپ دهم،

۱۳۵۸هـ. ص ۳۸۱ و ۳۸۳.

۲- ابومنصور الثعالبی، الاعجاز والایجاز، المکتب العالمی، بیروت،

۱۹۹۲م، ص ۲۰۰.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۷۱.

۴- همان، خطبه ۱۱۳.

۵- همان، خطبه ۱۱.

۶- همان، خطبه ۱۸۸.

۷- همان، حکمت ۹۵.

۸- همان، حکمت ۲۰۴.

۹- الاسلوب الصحیح فی البلاغه والعروض، تألیف جماعة من

الاستاذة، دار مکتبة الحیة، بیروت، ۱۹۶۴م، ص ۷۲.

۱۰- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مؤسسه مطبوعاتی

اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۱هـ، ج ۱۶، ذیل آیه ۶۰ سوره یس.

۱۱- فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، مؤسسة الاعلمی

المطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ، ذیل آیه ۶۰ سوره یس.

۱۲- المیزان، همان، ذیل آیه ۱۱ سوره یس.

۱۳- همان، ج ۸، ص ۸.

۱۴- الاعجاز والایجاز، همان، ص ۱۹.

۱۵- شمیسا، سیروس، نگاهی تازه به بدیع، انتشارات فردوسی،

تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۴، ص ۹۰.

۱۶- سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، منشورات

الشریف الرضی، ج ۳، ص ۳۲۶.

۱۷- همان، ج ۳، ص ۳۲۶.

۱۸- علی النجارم، مصطفی امین، البلاغه الواضحه، دارالمعارف،

قاهره، ص ۲۸۵.

۱۹- مفاتیح الجنان، عباس قمی، دعای عرفه امام حسین (ع).

۲۰- نهج البلاغه، همان، خطبه ۲۸.

۲۱- همان، خطبه ۲۷.

۲۲- همان، خطبه ۱۸۲.

۲۳- همان، خطبه ۱۲۹.

۲۴- همان، خطبه ۱۱۳.

۲۵- نهج البلاغه، همان، حکمت ۳۷۴.

۲۶- المیزان، همان، ج ۲۰، ص ۳۶۹.

۲۷- همان، ج ۹، ص ۳۸.

۲۸- نگاهی تازه به بدیع، همان، ص ۹۶.

۲۹- نهج البلاغه، همان، خطبه ۳.

۳۰- المیزان، همان، ج ۸، ص ۳۳۶.